

# عقلانیت اسلامی و جعل قدرت

حقیقت این است که علی‌رغم این سخن واضح، هیچ روشن نیست که «عقلانیت اسلامی» یعنی چه و چگونه عقلانیتی است. البته این را نیز روشن نموده‌اند که: «این، غیر از عقلانیت معرفت‌شناسی است. این عقلانیت در سیاست و اجتماع مطرح است. عقلانیت در بحث اجتماعی، یک مبنای نظری برای «چه باید کرد» است» (همانجا). اما هنوز مراد معلوم نیست. در واقع پیرامون این مفهوم، سؤالهایی چند مطرح است. از جمله: ۱- آیا منظور این است که این تعریف ویژه‌ای از عقل و عقلانیت دارد که عقل را به آن منسوب و متصف می‌کنیم؟ ۲- آیا عقل مینا و معیار پذیرش اسلام است یا اسلام معیار پذیرش نوعی از عقلانیت؟ (بحث مهم و قدیمی حسن و قبح عقلی و مستقلات عقلیه در این جا مطرح و گره‌گشاست). ۳- مینا و منبع شناخت عقلانیت در اسلام چیست؟ آیا از قرآن و سنت استخراج می‌شود یا از فقه و کلام و تفسیر و تاریخ و عرفان یا از عقل مستقل ما؟ ۴- اگر قبول کنیم مجموعه‌ای از جویبارهای علوم و معارف موجود (فقه و حدیث و تفسیر و کلام و عرفان و...) در رودخانه‌ای می‌ریزد که نامش «عقلانیت اسلامی» است، باید پرسید که اولاً زمانی که این معارف وجود نداشت، عقلانیت اسلامی نبود؟ و ثانیاً زمانی که عقل و حدود و کار و نقش آن در میان فیلسوفان و عارفان و متکلمان و قیهان به کلی متفاوت است، چگونه می‌توان از مجموعه آنها عقلانیت واحدی استخراج کرد و سازمان داد؟ و ثالثاً ممکن است مسلمان دینداری پیدا شود که تمامی این معارف را انکار کند و دست کم آنها را عقیم و حتی انحراف از حقیقت دین بداند، در این صورت عقلانیت اسلامی چگونه به دست می‌آید؟ ۵- آیا پدیدآورندگان عقلانیت اسلامی، فرد یا افرادی معین‌اند و یا این امر به تمامی دینداران و انبیا شده است؟ ... شاید منظور از عقلانیت اسلامی همان «جهان‌بینی اسلامی» و یا «ایدئولوژی اسلامی» است که در آن صورت مسأله فرق می‌کند و دست کم قابل بحث و بررسی و نقد می‌شود.

به هر حال عقلانیت اسلامی هر چند به قول ایشان «مفهوم جالبی است» اما متأسفانه در حد توضیحی که داده شده است، هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. این مفهوم در نظر ایشان هر تعریفی که داشته باشد، دست

مقدمه. در مصاحبه با جناب دکتر محمدجواد لاریجانی درباره اسلام و دموکراسی، نکات قابل توجه و در واقع ابهاماتی وجود داشت که در این یادداشت به برخی از مهمترین آنها اشاره می‌شود.

محور اصلی و بنیادین رأی ایشان این است که در عقلانیت اسلامی، نظام سیاسی و حکومت به لحاظ «مبنای مشروعیت» «دموکراتیک» نیست، ولی از نظر «کارآمدی» دموکراتیک است. به عبارت دیگر، مردم حکومت را جعل نمی‌کنند و نقشی در پدیدآوردن قدرت و مشروعیت دادن به آن ندارند، اما در طراحی سیستم حکومتی و اجرا و کشف بهترین نوع حکومت در هر عصری نقش مهم و اساسی دارند و لذا حکومت اسلامی ذاتاً دموکراتیک نیست، ولی عملاً هست. مشروعیت نیز با «ولایت فقیه» حاصل می‌شود که آن نیز از درون «فقه» بیرون می‌آید.

ما در اینجا در مورد محور نظریه ایشان، به کنکاش می‌نشینیم: ۱- مفهوم عقلانیت اسلامی ۲- چگونگی جعل قدرت ۳- رابطه مشروعیت و کارآمدی

۱. مفهوم عقلانیت اسلامی: «از آنجا که باید از لحاظ نظری دلیل مشروعیت نظام را در عقلانیت اسلامی توجیه کنیم که یک دلیل موجه است» و نیز «جامعه دینی، جامعه‌ای است که در آن عقلانیت اسلامی و دینی، ساختارهای اجتماعی را می‌سازد» (کیان ۲۰/۳۰، ۲۳)، ناچار باید در مفهوم «عقلانیت اسلامی» تأمل کنیم و ببینیم منظور چیست؟

ایشان در توضیح عقلانیت اسلامی گفته‌اند: «عقلانیت اسلامی یک مبنای نظری برای ارزیابی و هدایت اعمال اختیاری انسان است... عقلانیت اسلامی یعنی آن چیزی که هدایت اسلامی را شکل می‌دهد؛ فقه و تفسیر و تاریخ و عرفان، همه اینها دست به دست هم می‌دهند و عقلانیت اسلامی را شکل می‌دهند و ما بر مبنای آن می‌توانیم اعمال خود را ارزیابی کنیم. در این میناست که ما می‌توانیم ساختارهای اجتماعی خود را شکل بدهیم و ساختارهای جامعه اسلامی را با ساختارهای جامعه لیبرال مقایسه کنیم.» (همان، ۲۰/۳۰).



کم می‌توان گفت که نه اجتماعی در تعریف عقلانیت اسلامی وجود دارد و نه (حتی در صورت اجماع در تعریف) تعاریف واحدی از جامعه و سیاست و حکومت و اقتصاد و اخلاق و... می‌تواند وجود داشته باشد. بدیهی است که از دل عقلانیت اسلامی، حتی با استناد به کتاب و سنت، ده‌ها و شاید صدها نظر درباره تمام پدیده‌ها و مفاهیم و مسائل انسانی طرح شود، چنان که شده است.

۲. چگونگی جعل قدرت: اتفاقاً بحث مهم حکومت و قدرت و دموکراسی و مسأله مهم مشروعیت و حکومت، یکی از نمونه‌های روشن عدم کارایی نظریه عقلانیت اسلامی دکتر لاریجانی است. در این مورد ملاحظات زیر قابل توجه است:

۲-۱. از آنجا که جناب لاریجانی مدعی‌اند، نظریه‌شان از درون عقلانیت اسلامی درآمده است، قبل از هر چیز می‌پرسیم: از کجا و با کدام عقلانیتی به این نتیجه رسیده‌اند که مشروعیت قدرت جعل نیست و مردم نقشی در مشروعیت ندارند؟ منابع و مستندات اسلامی این

عقلانیت چیست؟ کدام آیه یا حدیث صحیح و موثق و مقبول برای اثبات این نظریه وجود دارد؟ (بگذریم که اگر هم وجود داشت، دیگر «عقلانیت» نبود، بلکه «نقلانیت» بود که مورد قبول فقه و در شمار آذله قهوی و شرعی است).

۲-۲. فرموده‌اند: «حکومتی را ذاتاً دموکراتیک می‌گوییم که مشروعیت آن جعلی باشد. مثلاً قرارداد اجتماعی، نوعی جعل است. جعل در مقابل تکوین است. این تعریف دموکراسی ذاتی است» (همان، ۱۷/۳۰) بعد نتیجه می‌گیرد «استنباط من این است که مشروعیت حکومت اسلامی که از دل این عقلانیت بیرون می‌آید، بر جعل نیست، بلکه روی تئوری اصالت و وظیفه یا صلاحیت استوار است» (همان، ۲۰).

منظور از «جعل» که در برابر «تکوین» قرار می‌گیرد، چیست؟ متأسفانه ایشان جعل و تکوین را به عنوان دو نوع مبنای مشروعیت حکومت، روشن نکرده‌اند تا بتوان گفت مراد چیست و چرا و به چه دلیل یکی با عقلانیت اسلامی سازگار است و دیگری نیست. «جعل» یعنی ایجاد کردن و قراردادادن. وقتی می‌گوییم جعل حکومت، یعنی ایجاد و تأسیس حکومت و دولت و کسی یا کسانی را به عنوان حکمران تعیین کردن. چنان که واقعیت و عقلانیت (اعم از اسلامی یا غیر اسلامی) گواهی می‌دهد، موضوعاً حکومت جعلی است و قراردادی، یعنی ایجاد کردنی است. به عبارت دیگر حاکم یا حکومت بالذات وجود ندارد، باز یعنی تا کسی یا کسانی را به حکومت و آمریت برنکشیده باشند و به او حق اعمال قدرت نداده باشند، او یا آنان حکومت ندارند و نمی‌توانند اعمال زور و قدرت کنند، منتها مسأله این است که مشروعیت قدرت و اعمال امر و نهی حاکمیت از کجاست و چگونه حاصل می‌شود. در اینجا از قدیم دو نظر وجود داشته است؛ یکی مدعی بوده که خداوند به کسی یا کسانی «اذن تصرف» در امور را داده است و دیگری می‌گفت که «اذن در تصرف» منحصراً از طریق مردم صورت می‌گیرد. کثیری از دینداران از گذشته تا حالا مدافع نظر اولند و تمامی اومانیت‌های غربی و دموکرات‌های قرون جدید، پیرو نظر دومند و البته شماری از دینداران نیز نظریه سومی را برگزیده‌اند که



عبارت است از «خلافت نوعی انسان». طبق این نظر، حق حاکمیت به صورت مطلق و بالذات از آن خداوند است (و لذا قرارداد اجتماعی به مفهوم غربی و لیبرالیستی نفی می شود) ولی خداوند این حاکمیت را به نوع انسان واتهاده است نه به شخص یا گروه خاص، لذا «اذن تصرف» ملت و جامعه از جانب خداوند است.

ظاهراً ایشان که جعل را در مقابل تکوین قرار می دهند و بدین ترتیب بین آن دو مفهوم تقابل و تعارض ایجاد می کنند، حکومت را از مقوله «تکوینات» می شمارند. و این نظر غریبی است، یعنی چه که حکومت جعلی نیست، تکوینی است؟ مگر امکان دارد حکومت تکوینی باشد؟

۲-۳. از آنجا که عقیده به تکوینی بودن مشروعیت حاکم و حکومت، غریب می نماید و بعید است که ایشان چنین باور داشته باشد، علی القاعده معنای سخن و رأی ایشان این است که حاکم و حکومت حق اعمال قدرت را از سوی خداوند کسب می کند، نه از جانب مردم و جامعه و ملت؛ یعنی همان «حق الهی سلطنت». هر چند که در این صورت، باز حکومت جعلی است، اما درباره آن مناقشات فراوانی وجود دارد که اکنون مجال پرداختن به این نظریه شایع و رایج نیست. فقط به اشاره می گویم، اگر حق الهی حاکمیت را درباره معصومین قبول کنیم، در مورد غیر معصومین در عصر غیبت، جای تأمل و بحث نیست و دست کم دلایل قاطع و مقبولی در مورد حق الهی سلطنت و قدرت برای افراد هادی وجود ندارد. اگر ایشان ادله ای برای اثبات این نظر دارند که خداوند برای همیشه اذن تصرف را به افراد یا حتی گروه و طبقه ای معین واتهاده است، ارائه کنند، تا به داوری بنشینیم.

۲-۴. ظاهراً منظور از مشروعیت ذاتی و تکوینی و غیر جعلی و غیردموکراتیک حکومت، ولایت فقیه در عصر غیبت است. چرا که در یک جا می گویند: «اصلاً ولایت فقیه یعنی مبنای مشروعیت، برای حکومت در چهارچوب اسلام» و در جای دیگری می فرمایند: «ما از فقه، ولایت فقیه درمی آوریم، ولایت فقیه باید بهترین نوع حکومت را که عقلای زمان کشف می کنند، وضع و طراحی کنند» (همان، ۲۳/۳۰).

این رأی نیز کاملاً در ابهام است. روشن نیست که ولی فقیه در نظام حکومتی مطلوب ایشان، چه نقش و جایگاهی دارد. فی المثل آیا ولایت فقیه فردی است که به نظام مشروعیت می بخشد و آنگاه نظام مطلوب را به کمک عقلای زمان کشف و طراحی می کند؟ اگر چنین است، ولایت فقیه درون نظام قرار می گیرد یا بیرون آن؟ اگر بیرون نظام قرار می گیرد، رابطه اش با حکومت عقلایی دموکراتیک چگونه است؟ و اگر درون نظام است، مسئول است یا غیر مسئول؟ و در هر دو صورت، رابطه اش با رأی مردم و دموکراسی، که در نظر ایشان «بهترین نوع کارآمدی حکومت در سیستم دموکراسی است. و این دستاورد عظیم بشریت است» چه می شود؟ و انگهی از همه مهمتر، خود ولایت فقیه مشروعیت خود را از کجا کسب می کند؟ از دین یا از مردم؟ علی القاعده پاسخ این است که از دین، چرا که فرموده اند «از فقه، ولایت فقیه را درمی آوریم». در این صورت باید به ادله ولایت فقیه مراجعه کرد. بعید می دانم که ایشان بتوانند به استناد ادله روایی و فقهی «ولایت انتصابی فقیهان» را اثبات و مدلل کنند. در حالی که بزرگانی

چون شیخ اعظم انصاری (۱۲۸۱-۱۲۱۴ق) نوزده روایتی که مرحوم ملا احمد نراقی (درگذشت ۱۲۴۵ق) در کتاب عوائد الایام در اثبات نوعی ولایت فقیه آورده است، مخلوش دانسته و دست کم مقنع نمی دانند.

افزون بر آن، اعتقاد به ولایت انتصابی فقیهان، با برخی دیگر از آرای جناب لاریجانی سازگار نیست، فی المثل ایشان تصریح می کنند که «حکومت فراتر از فقه است» و عقیده دارند که: «حکومت اسلامی، حکومتی نیست که صرفاً روحانیت بر سیستم سیاسی سیطره داشته باشد» (همان، ۲۰/۳۰) در این صورت، چرا و به چه دلیل باید مشروعیت حکومت از طریق ولایت فقیه باشد؟ طبق تعریف عقلانیت اسلامی ایشان، می توان حکومت اسلامی ای داشت که روحانیت بر آن حاکم نباشد، پس چه الزامی است که مشروعیت انحصاری و از کانال خاص باشد؟

یا ایشان می فرمایند: «رهبری توسط شورای خبرگان رهبری انتخاب می شود و شورای رهبری خبرگان می تواند سلب صلاحیت کند و اعلام کند که من صلاحیت رهبری را امضا نمی کنم» (همان، ۲۰/۳۰). این رأی نیز با رأی ولایت انتصابی فقیهان قابل جمع نیست، چرا که به گفته ایشان مردمند که با انتخاب نمایندگان در خبرگان رهبری، صلاحیت یا عدم صلاحیت رهبر را اعلام می کنند. اگر چنین است، پس مبنای مشروعیت رهبری مردمند، نه انتصاب از جانب شارع. یعنی علی القاعده ایشان قبول دارند که تا خبرگان رهبری، کسی را به رهبری انتخاب نکرده، او رهبر نیست. لذا وقتی کسی را به رهبری اعلام می کند، کس دیگر حق ندارد مدعی رهبری باشد. معنای این سخن چیست؟ آیا جز این است که قدرت جعلی است، نه تکوینی؟ قراردادی است، نه ذاتی؟ زمینی است، نه آسمانی؟

۲-۵. جالب است که آقای دکتر لاریجانی قاطعانه به حکم عقلانیت اسلامی، جعل را در حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه منتفی و غیر اسلامی می‌داند، اما مبتکر ولایت فقیه در این عصر، امام خمینی (۱۳۶۸-۱۲۸۱ ش) در کتاب معروف ولایت فقیه خود (صفحه ۶۵) می‌فرماید: «ولایت فقیه از امور اعتباری و عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند جعل (قرارداد و تعیین) قیم برای صغار...». مرحوم شهید مطهری (۱۳۵۸-۱۲۹۸ ش) اصولاً شأن زعامت برای فقیه قائل نیست (مراجعة کنید به کتاب پیرامون جمهوری اسلامی ایشان. عالمانی چون شهید محمدباقر صدر و شیخ محمد مهدی شمس‌الدین در لبنان نیز نظریاتی مشابه دارند.

۲-۶. فرموده‌اند: «این از برکات فقه اهل بیت است که فقهای ما نمایندگی را به عنوان ویژگی کارآمدی نظام کاملاً قبول می‌کنند» (همان، ۲۲/۳۰). بگذریم از اینکه «برکات فقه اهل بیت» سبب شده است که فقهای ما (البته برخی از فقهای ما) نمایندگی را قبول کنند یا «برکات» ضرورت غیر قابل اجتناب زمانه بوده است که فقه و فقها را به تبعیت از خود وادار کرده است، اما سؤال اساسی این است که آیا انتخاب رهبری به وسیله مجلس خبرگان نوعی نمایندگی نیست؟ اگر نیست، چرا مردم اصولاً رأی می‌دهند و اعضای خبرگان رهبری را برمی‌گزینند؟ مگر جز این است که فقط خبرگان منتخب مردم حق دارند رهبر انتخاب کنند؟ در این صورت مشروعیت و صلاحیت تصمیم‌گیری خبرگان در امر رهبری کاملاً برخاسته از رأی و خواست مردم است، نه جای دیگر. اگر چنین است، پس روشن است که رهبر نیز به فرموده امام علی ۴ در شمار نمایندگان و کیلان مردم است: «و کلاء الامه و خزان الزعیم» (نهج البلاغه، نامه ۵۱)

۳. رابطه مشروعیت و کارآمدی. هر چند این گفته درست است که بین مشروعیت دموکراتیک و عمل دموکراتیک در یک حکومت تلازمی وجود ندارد، یعنی ممکن است حکومتی از طریق دموکراتیک پدید آمده باشد، ولی بعداً در عمل ضد دموکراتیک باشد و برعکس، اما در این مورد نیز چند نکته قابل ذکر است:

۳-۱. چنان که پیش از این گفتیم، در نوعی عقلانیت اسلامی، حکومت اسلامی نیز جعلی است و به وسیله دینداران جعل و ایجاد می‌شود. تکوینی و غیر جعلی بودن و غیر دموکراتیک بودن حکومت، به گونه‌ای که آقای دکتر لاریجانی ادعا می‌کنند، دچار اشکالات فراوان است و دست کم به نظر راقم قابل اثبات نیست (عقلاً و شرعاً).

۳-۲. دموکراتیک کارآمدی یک حکومت، در صورتی موجه و قابل دوام است که به وسیله مردم قابل کنترل و نظارت باشد و در نهایت مردم حق براندازی حکومت را برای خود حفظ کرده باشند. اگر حکومتی و حاکمی به وسیله مردم انتخاب نشده باشد و قدرت او متکی به رأی و خواست مردم نباشد، چرا و به چه دلیل باید خود را پاسخگوی مردم بدانند؟ و اصولاً چه دلیل دارد که مردم را صاحب حق در انتقاد و نظارت و براندازی بشمارد؟

۳-۳. آیا مردم در حکومت «حق» دارند یا «وظیفه»؟ ظاهراً نظریه نفی جعل قدرت به وسیله مردم، پیرو نظریه دوم است؛ در این صورت،

به حکم عقل و منطق و بویژه در عمل، مردم جز ابزاری بیش نیستند. چرا که «تکلیف» و «وظیفه» مردمان را صاحبان قدرت بالذات تعیین می‌کنند و مردم فقط وظیفه دارند اطاعت کنند و حداکثر می‌توانند در چارچوب ایدئولوژی رسمی و حکومتی فکر کنند و به «انجام وظیفه» مشغول باشند. ابزارنگری مردم، با روح و جوهر و حقیقت دموکراسی منافات دارد.

سخن آخر اینکه جناب لاریجانی می‌فرماید: «ما تعهد داریم که مملکت را حفظ کنیم» (همان، ۲۲/۳۰) و «بازی حزبی» را نیز خلاف تعهد حفظ مملکت می‌شمارند. هر چند که قطعاً هر ایرانی آگاه و متعهد (اعم از مسلمان یا غیرمسلمان)، نه تنها بازی حزبی، بلکه هر بازی دیگر را که خلاف مصالح واقعی مملکت باشد و به استقلال زبان رساند، نمی‌پسندد، اما ظاهراً این سخن از همان تفکر «اصالت وظیفه» در برابر «اصالت حق» و غیر دموکراتیک ذاتی شمردن حکومت اسلامی برمی‌خیزد. زیرا این «ما» کیست که «تعهد» دارد مملکت را حفظ کند؟ اگر منظور از این «ما» گروه خاصی است که مشروعیت ذاتی دارد و طبعاً دموکراسی را تا آنجا که به بقای خودشان یاری رساند و در این جهت «کارآمد» باشد، قبول می‌کند، البته این نظر با سرانندیشه جناب لاریجانی سازگار است، اما قطعاً این اندیشه با دموکراسی (در هر دو حیطه) سازگار نیست. در تفکر دموکراسی «ما» مجموعه ملت است و اوست که قانون می‌نویسد، دولت و حاکمان را برای مدت معین انتخاب می‌کند، بر کار حاکمان نظارت و کنترل مداوم دارد و در نهایت اوست که حق تغییر مسالمت‌آمیز و یا انقلابی را برای خود حفظ می‌کند. از این رو اوست که تشخیص می‌دهد چگونه مملکت حفظ می‌شود. اگر مردم تشخیص دادند که فی‌المثل نظام چندحزبی به استقلال و بقای نظام و مملکت کمک می‌کند، تا زمانی که ملت از راههای دموکراتیک نظرش را تغییر نداده و اعلام نکرده است، چه کسی حق دارد خلاف آن عمل کند و یا قانون احزاب را به حالت تعلیق درآورد؟

نتیجه. ایشان به حق فرموده‌اند «هر چیزی که قابل عرضه به نقیض نباشد، نمی‌تواند محک بخورد و هم باید از دل معارضه با نقیض خود ناجح بیرون آید» (همان، ۲۱/۳۰). هر چند که ما در اینجا نظریه ایشان را درباره حکومت اسلامی با دیگر نظریات اسلامی یا غیراسلامی محک نزدیم و مقایسه نکردیم، اما به نظر من این نظریه در مقام مقایسه با نظریات متفکرانی چون شهید صدر و شهید مطهری ناتوان است و بالاخره در این میدان «ناجح» بیرون نمی‌آید. حتی لیبرال دموکراسی و به خصوص سومیال دموکراسی از انسجام منطقی و کارآمدی بیشتر برخوردار است.

در پایان باید به این جمله درست ایشان «به نظر من حکومتی که در عمل دموکراتیک است بهترین نوع حکومت است که ما تاکنون کشف کرده‌ایم» (همان، ۱۹/۳۰) بیفزایم و عرض کنم که بهتر است حکومت هم در مقام جعل و مشروعیت قدرت دموکراتیک باشد و هم در عمل و اجرا و شیوه و استمرار.